

■
آکسل هونیت
■

ایده سوسیالیسم

به سوی شکل دموکراتیک زندگی

ترجمه محمد نبوی

■
■



ایده‌های رادیکال

دبیر مجموعه: مهدی امیرخانلو

ایده‌های رادیکال مجموعه‌ای است از متن‌های نظری و فلسفی معاصر، به قلم نویسندگانی که در پی تغییری ریشه‌ای در نگرش ما و طرح ایده‌هایی نو اند. بعضی می‌کوشند در حوزه نظریه و نقد ادبی چشم‌اندازی نو برای مطالعه ادبیات بگشایند، بعضی دیگر از منظر فلسفی به ماهیت هنر می‌نگرند یا تعریفی نو از آفرینش هنری ارائه می‌کنند. بعضی مفهومی جدید از سیاست می‌پرورند یا امکان سیاست رهایی‌بخش را بار دیگر همچون پرسشی مهم پیش می‌کشند، بعضی دیگر می‌کوشند از راه بازخوانی متون کلاسیک پتانسیل‌های نهفته آن‌ها را از نو فعال کنند.

برادران و خواهران، دل قوی دارید!
به پیش بروید — آزادی را باید که یاری رساند، هرچه بادا باد؛
بایک دوچند شکست، آزادی از پای نمی ماند،
نه نیز آن هنگام که مردم از آن غافل باشند، ناسپاس و بی وفا باشند،
یا آن زمان که قدرت ها و سربازها و قانون ها به رویش چنگال درکشند.
باور ما همواره در هر دیاری پنهانی زنده می ماند،
کسی را فرانمی خواند، قولی نمی دهد، در آرامش و نور می نشیند، خویشان دار و قاطع،
و بی که نومیدی به دل راه دهد، پرشکیب لحظه موعده را به انتظار می نشیند.

والث ویتمن، «به انقلابی ناکام اروپایی» [۱۸۵۶]. برگ های علف

فهرست مطالب

یادداشت مترجم.....	۱۱
پیش گفتار.....	۱۳
درآمد.....	۱۷
۱. ایده اولیه: کمال یافتن انقلاب با آزادی اجتماعی.....	۲۳
۲. ساختار فکری منسوخ: روح و فرهنگ صنعت گرایی.....	۴۵
۳. راه های نوسازی ۱: سوسیالیسم به مثابه تجربه گری تاریخی.....	۷۱
۴. راه های نوسازی ۲: ایده شکل دموکراتیک زندگی.....	۹۷
واژه نامه.....	۱۳۱
نمایه.....	۱۳۷

یادداشت مترجم

این کتاب را از ترجمه انگلیسی یوزف گانال به فارسی ترجمه کرده‌ام. اما وقتی می‌خواستم نسخه نهایی ترجمه فارسی را به ناشر بدهم، شک و تردیدهایی در مورد صحت و دقت ترجمه انگلیسی به دل‌ام‌راه یافت. به متن اصلی آلمانی و نیز ترجمه‌های ایتالیایی، پرتغالی و فنلاندی آن هم دسترسی داشتم و توانستم واژه‌های به‌کاررفته در آن‌ها را با هم مقایسه کنم. نکته عجیب و پرسش‌برانگیزی که به آن برخوردیم این بود که گاه این متون عموماً اصطلاح‌هایی را به کار برده‌اند که با اصطلاحات متن آلمانی تبار و ریشه مشترکی داشتند مگر ترجمه انگلیسی که ساز دیگری می‌زد. به همین دلیل سعی کردم متن فرانسوی این اثر با ترجمه پی‌یر روش را پیدا کنم و کل متن را با آن مقابله کنم. با کمک مهدی امیرخانلوی عزیز، ویراستار کتاب، به متن فرانسوی آن دست یافتیم و کار را دوباره شروع کردیم. البته هم‌چنان مرجع اصلی من در ترجمه متن انگلیسی بود، اما در جاهایی که احساس می‌کردم متن فرانسوی به متن آلمانی نزدیک‌تر است یا بیان روشن‌تری نسبت به متن انگلیسی دارد ترجمه را با توجه به آن اصلاح کردم. به این ترتیب، واژه‌ها و جمله‌های زیادی را تغییر دادم یا بازنویسی کردم. امیدوارم این رفت‌آمد بین متن‌ها و زبان‌های مختلف نتیجه کار را بهتر و دقیق‌تر کرده باشد. البته این کار زحمت مهدی امیرخانلو را دوچندان کرد که متن را با دقت ویراست و از اشتباه‌هایم کاست. از او بسیار سپاس‌گزارم.

نسخه اولیه ترجمه «درآمد» این کتاب را دکتر حسین مصباحیان عزیز با لطف همیشگی اش به دقت با متن انگلیسی مقابله کرد و مرا از چند اشتباه مهم برحذر داشت. از لطف و همراهی ایشان نیز بسیار سپاس گزارم.

در این روزها که کتاب مراحل پایانی آماده سازی اش را طی می کند، و این یادداشت نقطه پایانی است بر کار چندساله روی این ترجمه، کاظم فیروزمند، انسان پاکدل و شریف و مترجم برجسته، از میان ما رفت و دنیای ما از حضور صمیمی و دوستی بی غل و غش اش تهی شد. این کتاب را به خاطره عزیز او تقدیم می کنم.

تیر ۱۴۰۲

پیش گفتار

تا همین یک سده پیش، سوسیالیسم چنان جنبش نیرومندی بود که کم‌تر نظریه‌پرداز اجتماعی بزرگی یافت می‌شد که ضرورت پرداختن به این موضوع را حس نکند و گاه به دیده انتقاد و گاه از درِ همدلی، اما همواره با احترام زیاد، آن را به دقت بررسی نکند. جان استوارت میل نخستین کسی بود که چنین کرد؛ پس از او دیگران راه‌اش را پی گرفتند، که اگر بخواهیم از مهم‌ترین‌هاشان نام ببریم باید از امیل دورکیم، ماکس وبر و جوزف شومپتر یاد کنیم. این اندیشمندان به‌رغم آن‌که در باورهای شخصی و رویکردهای نظری‌شان تفاوت‌های مهمی با هم داشتند، بر سر این نکته همدستان بودند که سرمایه‌داری همواره با چالش فکری سوسیالیسم رویارو خواهد بود. اما امروزه روز وضعیت بسیار دگرگون شده است؛ به‌طوری‌که اگر هم در نظریه اجتماعی اسمی از سوسیالیسم به میان آید، فرض بر آن است که روزگارش سپری شده و حتی تصورش را هم نمی‌توان کرد که بتواند دیگر بار توده‌ها را به حرکت درآورد یا بدیلی قابل قبول برای سرمایه‌داری معاصر باشد. دو رقیب بزرگ سده نوزدهم تقریباً ناگهان نقش‌هاشان را عوض کرده‌اند: مذهب نیروی اخلاقی آینده انگاشته می‌شود و سوسیالیسم پدیده‌ای متعلق به گذشته — امری که حتی در تصور ماکس وبر هم نمی‌گنجد. به گمان من، این وارونه‌انگاری بیش از حد شتاب‌زده است و از این رو نمی‌تواند بیان‌گر تمام واقعیت باشد، و همین امر یکی از دو

انگیزه‌ای است که مرا به نوشتن این کتاب واداشت. من می‌کوشم نشان بدهم که اگر فقط بتوانیم ایده مرکزی سوسیالیسم را از بسترِ فکریِ صنعت‌گرایی^۱ اولیه جدا کنیم و در چارچوب اجتماعی-نظری تازه‌ای قرار دهیم، خواهیم دید که سوسیالیسم هم‌چنان برانگیزنده و زنده است.

انگیزه دوم من برای نوشتن این کتاب استقبالی است که از رساله مفصل اخیر من، حق آزادی^۲، شد. در جریان بحث‌های فراوانی که درباره آن کتاب درگرفت، گفته شد که انتخاب افقِ هنجارین مدرنیته به‌عنوان عزیمت‌گاهِ روش‌شناختی گویای آن است که نقد من توجه چندانی به دگرگون‌سازیِ نظم اجتماعی موجود ندارد^۳. هرگاه لازم و ممکن بوده، من به‌صورت مکتوب به این ایرادها پاسخ داده‌ام، و گفته‌ام که این ایرادها از بدفهمی محدودیت‌های روش‌شناختی‌ای آب می‌خورند که من آگاهانه بر خود روا داشته‌ام^۴. اما هنوز حس می‌کردم که باید نشان بدهم که فقط باید کمی چشم‌انداز حق آزادی را دستکاری کنیم تا آن را به روی نظم اجتماعی یکسره متفاوتی بکشاییم. بنابراین، برخلاف قصد اولیه‌ام، متوجه شدم که باید بررسی کلان‌ترم را با بررسی‌ای خردتر پی بگیرم، بررسی‌ای که با صراحت بیش‌تر مشخص کند که خطوط کلی پیشرفت، که قبلاً از منظر درونی محض ساخته شده، به چه چشم‌اندازی راه می‌برد.

من به این دو دلیل در سال ۲۰۱۴ درس‌گفتارهای لایب‌نیتس در هانوفر را پذیرفتم، و از این فرصت بهره گرفتم تا جان تازه‌ای در ایده‌های پایه سوسیالیسم بدم. از همکاران‌ام در مؤسسه فلسفه هانوفر، به‌ویژه پائول هوبنیکن-هونه، سپاس‌گزارم که به من اجازه دادند تا مجموعه درس‌گفتارهای سالانه را به موضوعی اختصاص بدهم که برای‌شان ناآشنا بود. در سه شب پایانی، پس از هر درس‌گفتار

1. industrialism / industrialisme

2. Axel Honneth, *Freedom's Right: The Social Foundations of Democratic Life* (Cambridge: Polity, 2014).

۳. نگاه کنید به مقاله‌های شماره ویژه «حق آزادی» آکسل هونت در مجله زیر:

Critical Horizons, vol. 16, no. 2 (2015).

4. Axel Honneth, "Rejoinder", *ibid.*, pp. 204–26.

بحث‌های بسیار خوبی درگرفت به‌طوری که باعث شد تا به‌روشنی دریابم که چه تغییراتی باید در آن‌ها بدهم و چه چیزهایی را به آن‌ها بیفزایم تا مجموعه غنی‌تری از چشم‌اندازها درباب سوسیالیسم بازنگریسته فراهم آورم. دعوت دوستانه رودیگر اشمیت-گرپالی در ژوئن ۲۰۱۵ برای پذیرش فلوشیپ ممتاز کالج فریدریش نیچه در وایمار به من فرصت داد تا نسخه بازنگریسته متن را برای طیف وسیع‌تری از مخاطبان آماده کنم. سمینار مشابه دیگری با دانشجویان «بنیاد ملی پژوهش آلمان» در ویلاندگوت اوسمانشتات در نزدیکی وایمار به من امکان داد تا در گفتگوهای متعدد و بسیار پرباری شرکت کنم و ایده‌هایی چند برای اصلاحات نهایی کتاب بگیرم. بسیار سپاس‌گزار شرکت‌کنندگان در این سمینارها و نیز مدیر و همکاران کالج هستم که به کار من توجه داشتند.

از همه دوستان و همکاران‌ام که در جریان آماده‌سازی نسخه اول راهنمایی‌ام کردند قدردانی می‌کنم. پیش از همه می‌خواهم از فرد نویهورز، دوست صمیمی و همکار امین‌ام در گروه فلسفه دانشگاه کلمبیا، سپاس‌گزاری کنم که از ابتدای کار بر روی این متن سخت مشوق‌ام بود و پیشنهادهای سودمندی به من داد. هم‌چنین از نظرهای انتقادیِ اوا گیلمر، فیلیپ هولتسینگ، کریستین پریس-هونت و تیتوس اشتال بر نسخه نخست درس‌گفتارهایم بهره بسیار بردم. از همه آن‌ها به‌خاطر یاری‌ها و دلسوزی‌هایشان بسیار سپاس‌گزارم. هانا بایر و فرانکو کولر همواره در گردآوری منابع و تهیه دست‌نویس اثر همراه‌ام بودند. از آن‌ها نیز صمیمانه سپاس‌گزارم. سرانجام برای این ویراست انگلیسی می‌خواهم به‌ویژه از یوزف گانال سپاس‌گزاری کنم که با زمان‌بندی دقیق، ترجمه این کتاب را به بهترین نحو انجام داد: نیز سپاس‌گزار کریستینا لپولد هستم که برای ترجمه چند عبارت دشوار آلمانی به انگلیسی پیشنهادهای خوبی داد.

درآمد

ویژگی جوامع معاصر ما شکاف رمزآلود آنهاست. از سویی، ناخرسندی از وضعیت اجتماعی-اقتصادی جاری، و از شرایط اقتصادی و شغلی معاصر در سال‌های اخیر افزایش بسیار یافته است. بیش از هر زمان دیگر در دوره پس از جنگ جهانی دوم، مردم از پیامدهای اجتماعی و سیاسی مقررات‌زدایی جهانی اقتصاد بازار سرمایه‌داری به خشم آمده‌اند. از سوی دیگر، به نظر می‌رسد این خشم فراگیر سمت‌وسویی ندارد و فاقد هرگونه درک تاریخی از هدف غایی خود است. نتیجه این که این ناخرسندی فراگیر به‌گونه شگفت‌انگیزی خاموش و درون‌گرایانه مانده است و این احساس را القا می‌کند که ظرفیت اندیشیدن به افقی ورای زمان حال و تصور جامعه‌ای ورای سرمایه‌داری را ندارد. گسست میان این خشم و هر فرایافتی از آینده، گسست میان اعتراض و تصویری از دنیایی بهتر، پدیده تازه‌ای در تاریخ جوامع مدرن است. از زمان انقلاب فرانسه به این سو، نگاه آرمان‌شهری به جامعه آینده محرک جنبش‌های بزرگ اجتماعی بوده است. در این جا شاید به یاد لادایت‌ها، تعاونی‌های رابرت آوئن، کمونیسم شورایی^۱، و دیگر آرمان‌های کمونیستی جامعه بی طبقه بیفتیم. اما امروز به نظر می‌رسد این جریان‌های اندیشه آرمان‌شهری (تعبیری که ارنست بلوخ به کار

می‌برد) از حرکت بازایستاده‌اند. گرچه خشمگینان به روشنی می‌دانند چه نمی‌خواهند و چه چیزی در وضعیت اجتماعی موجود خشمگین‌شان می‌کند، اما هیچ تصور حتی نیم‌بندی هم از هدف تغییراتی که در نهایت می‌خواهند روی دهد ندارند.

یافتن توضیحی برای این اُفت ناگهانی انرژی آرمان‌شهری دشوارتر از آنی است که در نگاه نخست به چشم می‌آید. این اُفت ناگهانی را دشوار بتوان به فروپاشی نظام‌های کمونیستی در ۱۹۸۹ نسبت داد — رخدادی که صاحب‌نظران وقتی ادعا می‌کنند همهٔ امیدها برای نیل به جامعه‌ای ورای سرمایه‌داری نقش بر آب شده، معمولاً به آن اشاره می‌کنند. اما لزومی نداشت که دیوار برلین فروپاشد تا کسانی که از شکاف فزاینده بین ثروت خصوصی و فقر عمومی برآشفته‌اند، اما در عین حال ایدهٔ روشنی هم از جامعهٔ بهتر ندارند، متقاعد شوند که رفاه اجتماعی‌ای که سوسیالیسم دولتی شوروی فراهم می‌آورد به بهای فقدان آزادی به دست می‌آمد. وانگهی، این واقعیت که تا زمان انقلاب روسیه بدیلی واقعی برای سرمایه‌داری وجود نداشت، مانع از آن نشد که مردم در سدهٔ نوزدهم رؤیای هم‌زیستی مسالمت‌آمیز در سایهٔ عدالت و هم‌بستگی را در سر پیورانند. پس چرا ورشکستگی بلوک کمونیستی باید موجب شده باشد که این ظرفیت ظاهراً ریشه‌دار برای تعالی آرمان‌شهری تباہ گردد؟ علت دیگری که اغلب برای توضیح غیاب شگفت‌انگیز چشم‌انداز آینده در بطن خشم کنونی ذکر می‌شود، تغییر ناگهانی فهم جمعی ما از زمان است. بنا بر این ادعا، ورود ما به «پسامدرنیته» — که در عالم هنر و معماری آغاز شد و به گسترهٔ فراخ‌تر فرهنگ سرایت کرد — برداشت‌های مشخصاً مدرن از پیشرفت فرجام‌گرایانه را بی‌اعتبار کرد و راه را برای آگاهی جمعی از بازگشت مکرر یک پدیدهٔ واحد هموار ساخت. بر این اساس، احتمالاً رؤیای زندگی بهتر نمی‌تواند در بستر برداشت نو و پسامدرن از تاریخ شکوفا گردد، زیرا ما دیگر بر این عقیده نیستیم که ظرفیت درونی زمان حال ناگزیر در تکاپوی آن است که از خود فراتر رود و مسیر آیندهٔ گشوده به روی پیشرفت مداوم را نشان دهد. در عوض، عقیده بر آن است که آینده چیزی در چننه ندارد مگر تکرار آشکال زندگی و مدل‌های اجتماعی پیشین. اما، همین واقعیت که ما به پیشرفت‌های پزشکی یا پای‌بندی به حقوق بشر خود کرده‌ایم تردیدهایی را در

مورد این گمان به وجود می‌آورد. چرا تخیل فرارونده در این حوزه‌ها زنده و مطلوب است، اما هنگامی که این پرسش طرح می‌شود که آیا جامعه را می‌توان بازسازی کرد چنین تخیلی ناممکن می‌شود؟ این ادعا که ما اکنون فهم متفاوتی از تاریخ داریم بر این فرض استوار است که دیگر نمی‌توانیم انتظار نوع جدید و متفاوتی از جامعه را داشته باشیم، و در نتیجه امیدهای نیرومند اما گاه اغراق‌شده به جاری شدن حقوق بشر در سراسر کره زمین را نادیده می‌گیریم.^۱ بر این اساس، تبیین سومی را می‌توان تصور کرد که از تفاوت میان این دو قلمرو — یعنی تفاوت میان بنای به‌لحاظ ساختاری خنثای حقوقی که در سراسر جهان پذیرفته شده‌اند و سازمان‌دهی دوباره نهادهای پایه اجتماع — سخن بگوید و نتیجه بگیرد که فقط در قلمرو دومی است که فعالیت نیروهای آرمان‌شهری کاهش یافته است. احساس من این است که این تبیین به واقعیت بسیار نزدیک می‌شود اما آن را کاملاً در بر نمی‌گیرد و باید تکمیل‌اش کرد، زیرا ما هم‌چنان باید توضیح بدهیم که چرا ظرفیت‌های جاری اجتماعی-سیاسی پاسخ‌گوی انتظارات آرمان‌شهری نیستند.

جا دارد خاطرنشان کنیم که رویدادهای اقتصادی و اجتماعی جاری بسیار پیچیده‌تر، و در نتیجه، در آگاهی عمومی مبهم‌تر از آن‌اند که بتوان عامدانه دگرگون‌شان کرد. به‌ویژه هنگامی چنین است که موضوع به فراشدهای جهانی‌شدن اقتصاد مربوط می‌شود، فراشدهایی که طی آن‌ها معاملات سریع‌تر از آن صورت می‌گیرند که بتوان فهم‌شان کرد؛ در این‌جا نوعی آسیب [اجتماعی] ثانوی موجب می‌شود که شرایط نهادی به‌صورت اموری کاملاً پیش‌داده، به‌صورت اموری «شیء‌واره»، بنمایند و در نتیجه به نظر بیاید که در برابر هر مداخله‌ای که برای تغییر آن‌ها صورت گیرد مصونیت دارند.^۲ بر پایه این دیدگاه، تحلیل مشهور مارکس در مورد بت‌وارگی در جلد نخست سرمایه تازه امروز معنای تاریخی کامل‌اش را به خود می‌گیرد، زیرا تا زمانی که جنبش کارگران جامعه را قابل تغییر می‌دید — آن‌گونه

1. Samuel Moyn, *The Last Utopia: Human Rights in History* (Cambridge, MA: Harvard University Press, 2010).

2. Titus Stahl, *Immanente Kritik: Elemente einer Theorie sozialer Praktiken* (Frankfurt/Main: Campus, 2013).

که در رؤیایها و نگرش‌هایشان دیده می‌شود^۱ — این احساس عمومی وجود نداشت که روابط اجتماعی اساساً مشتمل است بر «رابطه‌ای اجتماعی بین اشیا»^۲. از این رو، شی‌وارگی را فقط در مورد وضعیت فعلی سرمایه‌داری می‌توان به کار بست. اگر چنین باشد، چنان‌که از مشاهدات روزمره و تحلیل‌های تجربی برمی‌آید^۳، ما نمی‌توانیم انتظار بهبود اجتماعی در ساختار پایه جوامع امروزی را داشته باشیم، چراکه شالوده این ساختار را، مانند اشیا، مصون از تغییر می‌دانیم. بر این اساس، ناتوانی در ترجمان این خشم فراگیر ناشی از توزیع رسوای ثروت و قدرت به هدف‌هایی قابل‌دسترس نه نتیجه ناپدیدشدن بدیل عملاً موجودی برای سرمایه‌داری است و نه نتیجه تغییر بنیادین درک ما از تاریخ، بلکه حاصل سلطه برداشتی بت‌واره از مناسبات اجتماعی است.

اما این توضیح سوم روشن نمی‌کند که چرا برداشت‌های آرمان‌شهری سنتی دیگر توان آن را ندارند که آگاهی شی‌واره روزمره را از بین ببرند یا دست‌کم شکافی در آن ایجاد کنند. آرمان‌شهرهای سوسیالیستی و کمونیستی بیش از یک قرن مخاطبان‌شان را با رؤیاهایی از زندگی بهتر به وجد آوردند و در برابر هرگونه احساس تسلیم و وادادگی به آن‌ها مصونیت بخشیدند. دامنه آن‌چه مردم در مورد سامان اجتماعی خود «محتوم» و در نتیجه ضروری می‌بینند بستگی زیادی به عوامل فرهنگی دارد، به‌ویژه به الگوهای سیاسی تفسیر که نشان می‌دهند که آن‌چه محتوم می‌نماید در واقع به هیچ روی محتوم نیست و با عمل جمعی قابل تغییر است. برینگتون مور در پژوهش تاریخی خود، بی‌عدالتی، تبیین قانع‌کننده‌ای در این مورد به دست می‌دهد. به گفته او، وقتی تفسیرهای جدید و مستدل از وضعیت آن زمان آلمان نشان دادند که امور از پیش داده نهادی اموری هستند که در واقع می‌توان بر سرشان چانه‌زنی کرد

1. See Jacques Rancière, *Proletarian Nights: The Workers' Dream in Nineteenth-Century France* (London: Verso, 2012).

2. Karl Marx, *Capital, Volume I* (London: Penguin, 1990), p. 165.

3. See Pierre Bourdieu et al., *The Weight of the World: Social Suffering in Contemporary Society* (Stanford, CA: Stanford University Press, 1999).

و به توافق رسید، احساس ناامیدی کارگران آلمانی رو به کاهش گذاشت.^۱ بنابراین پرسش مبرم و حیاتی ما باید این باشد که چرا آرمان‌های کلاسیک و تأثیرگذار گذشته قدرت‌شان را در افشا و ویران کردن پدیده شیء‌وارگی از دست داده‌اند. اگر بخواهیم مسئله را انضمامی‌تر مطرح کنیم، باید بپرسیم چرا رؤیاهای سوسیالیسم دیگر قدرت آن را ندارند که به خشم‌آمدگان را قانع کنند که با کوشش جمعی می‌توان آن‌چه را که محتوم می‌نماید اصلاح کرد. این مرا به مباحث اصلی چهار فصل آینده این پژوهش مختصر می‌رساند. به نظر من، امروزه دو موضوع مربوط به هم موضوعیت فکری خاصی دارند: یکی دلایل درونی و بیرونی از دست رفتن نیروی الهام‌بخش اندیشه‌های سوسیالیستی است که به نظر برگشت‌ناپذیر می‌نماید؛ دوم، تغییرات مفهومی مورد نیاز برای احیای شوری است که این اندیشه‌ها از دست داده‌اند. اما برای این کار، من باید ایده اولیه سوسیالیسم را تا آن‌جا که ممکن است به وضوح بازسازی کنم (بخش ۱). فقط آن‌گاه است که می‌توانم به چرایی منسوخ شدن این اندیشه‌ها بازگردم (بخش ۲). در دو فصل پایانی، می‌کوشم تا با چند نوسازی مفهومی، این اندیشه‌های منسوخ را احیا کنم (بخش‌های ۳ و ۴). هم‌چنین باید خاطرنشان کنم که ملاحظات زیر خصلتی فراسیاسی دارند؛ از این رو، من نمی‌کوشم آن‌ها را با گروه‌ها و ظرفیت‌های جاری برای عمل سیاسی پیوند بزنم. من به پرسش‌های راهبردی درباره این‌که چگونه سوسیالیسم می‌تواند بر رویدادهای سیاسی جاری تأثیر بگذارد نمی‌پردازم، بلکه فقط به این پرسش می‌پردازم که چگونه می‌توان هدف اولیه سوسیالیسم را از نو صورت‌بندی کرد تا بار دیگر به منبعی برای سمت‌گیری‌های سیاسی-اخلاقی بدل شود.

1. Barrington Moore, *Injustice: The Social Bases of Obedience and Revolt* (New York: Random House, 1979), esp. ch. 14.